

دیدگاه بیدل در اهمیت سکوت و مراتب بیان

دکتر قاسم صافی^۱

ای که از فهم حقایق دم زنی خاموش باش
عمرها باید که دریایی زبان خویش را

The Bidle's View on the Importance of Silence and the Consequences of Expression

Dr. Qasem Safi

Among the poets and speakers, Abdul Qadir Bidel is one of the few people who pays special attention to how to care for language and to control it, and in his collection of poems, the manner of rhetoric is worthy of expression, while mentioning the talking too much's losses, the focus on low talk and silence are the most effective ways to prevent social disasters. He considers happiness in speech management. In the context of this article, we analyze his point of view in this regard.

Key words: Bidle's View, Importance of Silence.

چکیده

ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی متوفی ۱۱۳۳ قمری از شاعران و نویسندگان بزرگ پارسی گوی هند به واسطه مشرب آزادگی که داشت کاشانه اش در شاهجهان آباد، محل آمد و شد اهل ادب و بزرگان دولت عهد اورنگ زیب عالمگیر بود. کلیات آثارش، حوزه وسیعی از فرهنگ و ادب فارسی را در بر دارد. شاعری است با تحلیل خلاق در مسائل زبانی و سبکی و در نظم و نثر، شیوه خاص و کلامی کاملاً بدیع دارد.

او در مجموعه اشعارش، راه و رسم سخنندانی را به شایستگی نمایانده و در مراتب سخنندانی و انواع معنی یاب به کمال جامعیت، دست یافته است و یکی از آن سخنوران برجسته و عارفان نام آوری است که ضمن برشمردن زیانبار پرگویی و پرحرفی، اهتمام به خاموشی یا کم گویی و مهار سخن را، مؤثرترین تریاق در جهت رفع مصایب و ابتلائات اجتماعی معرفی کرده است و اکسیر حیات و کیمیای سعادت را، مواهب احراز عادت و توانایی در اداره زبان و مدیریت گفتار دانسته است.

واژگان کلیدی: بیدل عظیم آبادی، زبان و ادب فارسی، آموزه های اخلاقی و تعلیمی، فضیلت سکوت و خاموشی.

مقدمه، پیشینه و روش تحقیق

در میان شاعران و نویسندگان و سخن گستران، عبدالقادر بیدل، در زمره معدود بزرگانی است که درباره چگونگی کاربرد زبان، اهمیت ویژه قائل شده و مضامین و اشعار زیادی در فضیلت خاموشی و ادب کلام ارائه کرده است. او، توجه به مهار زبان و پرهیز از افشای اسرار و آسودگی خلق را از دست و زبان، از امهات زندگی اجتماعی آدمی و شرط روزه‌داری دانسته و انسان کم سخن را به درخت پرباری تشبیه کرده که گفته های کم و گزیده او، همانند ثمره درخت، پرفایده و سود رسان است. محور دیدگاه او را در متن مقاله، بیشتر بررسی می کنیم و به نکات ظریف سخن گفتن و قوانین آداب صحبت و فواید خاموشی از نظر او، اشاراتی خواهیم کرد. روش تحقیق در این زمینه، روش کتابخانه‌ای مشتمل بر مطالعه و بررسی آثار بیدل و استخراج ابیاتی از اوست که در آن، خموشی و کم گویی را ستوده است و در ماهیت سخن و در مزایای خاموشی، ابیاتی متضمن اندیشه‌های بلند به طرز خوشایند و فلسفی و حکمی، عرضه کرده است و تاکنون در این زمینه از گفتار او، پژوهشی مستقل انجام نگرفته و بنابراین مجموعه اشعار او، عمدتاً مأخذ این مطالعه، واقع شده است. نتیجه آن به اجمال آورده می شود.

تحلیل موضوع

بیدل که تخت فصاحت، مقام اوست معنی، کنیز او شد و مضمون، غلام اوست
به بیان بیدل، هستی یک پدیده واحد است که باطن آن خاموشی و ظاهر آن غلغله سخن است. او می کوشد نشان دهد خاموشی و سخن، همچون پشت و روی یک سکه است، که با عیان شدن یکی، دیگری در بطن آن جای می گیرد و در عین حضور، غایب می شود. بر این اساس خموشی، چیزی جز غیبت سخن نیست و به تعبیر او، این دو کیفیت در آغوش یکدیگر جوشیده اند و مانند بسیاری از پدیده های دوگانه دیگر در هستی، در عین وحدت، با یکدیگرند. مثل شب و روز، نر و ماده، سپید و سیاه، مشرق و مغرب، بالا و پایین و الخ. آن دم که خموشی غافل شود، سخن سر بر می آورد و آن گاه که سخن بمیرد، خاموشی متولد می شود و اگر این دو را بشکافی، از دل هر کدام، دیگری پدیدار می آید.



این گلستان یک گل رعناست هستی با عدم
باطنش خاموشی و ظاهر هجوم ما و من
خامشی اسم سخن در زیر لب دزدیدن است
گفت و گو ربط تأمل تا نفس بر هم زدن
نیست گفت و گو مگر ساز وداع خامشی
نیست خاموشی مگر از گفت گو غافل شدن
این دو کیفیت که از آغوش هم جوشیده اند
چون شب و روزاند دایم یکدگر را پیرهن
چون خموشی سکنه و رزد می درد حرفش نقاب
ور سخن میرد ندارد غیر خاموشی کفن
در سخن گر واشکافی جز خموشی هیچ نیست
وز خموشی گر پیرسی کیستی؟ گوید سخن

بیدل، ۱۳۴۲، چهار عنصر

بیدل، نکات دیگری نیز در ماهیت سخن و ارزشمندی سکوت و چگونگی تحصیل آن مطرح کرده است و مقصود گوینده هر سخن را از بیان آن که در ذهن و دل او می گذرد تا به مرحله بیان وسیله زبان برسد برشمرده است و با تذکرات و توصیه ها و پند ها، گوینده هر سخن را به صیانت از زبان با تمرین خاموشی و اعتنا به گزیده گویی و پرهیز از بیهوده گویی و زیادت گویی و به ویژه به سخن راست و درست و بجا و دیگر نواحی فضیلت خاموشی و ادب کلام، دعوت کرده ؛ و مفاهیمی را طی قطعه ها و رباعی ها و غزل ها، توصیف کرده است. تفصیل آن را در اشعار زیر می خوانیم:

زین همه علم و عمل قدر خموشی دریاب هر کجا بحث سؤالی است، جواب است اینجا

بیدل، تصحیح مولایی، ۱۳۸۶، ص ۹۱

در خموشی همه صلح است، چه جنگ است اینجا
غنچه شو، دامن آرام به چنگ است اینجا

همان، ۲۰۷

تجیر گلشن است، اما که دارد سیر اسرارش؟
خموشی بلبل است، اما که می فهمد زبانش را؟

همان، ۱۵۸



گواهی چون خموشی نیست بر معموره دل ها سوادِ دلگشایی سرمه، بس باشد صفاهان را

همان، ۱۰۵

بر حریفان از خموشی غالبیم گر نباشد بحث ما الزام ما

همان، ۱۲۴

در نظر بیدل، سکوت و خاموشی، چشمه جوشان معانی و متعالی ترین مرحله کلام است. او زبان را از آن جهت که به علت تنگناهای مفرط بیانی، توان انتقال مفاهیم سترگ را ندارد، نقد می کند و «سکوت» را موجزترین شعر هستی می داند؛ شعری که فریاد اسرار و ناگفته های هستی است. اندیشه های عظیم و اسرار نهفته ای که در لایه های ذهن این شاعر پنهان است و رموز غامض فلسفی را در تعبیرات شاعرانه بیان می کند او را به سکوتی جاودان فرا می خواند. خاموشی، فریاد ناگفته های اوست که در کلام مبهم و پیچیده ای که مملو از اسرار مگوی شاعر است، طنین می اندازد و برای آنها که با دنیای پیچیده و شگرفی چون اندیشه ها و تفکرات شاعر ناآشنایند، گنگ و نامفهوم است. ابیات زیر تا حدودی این نظر را روشن تر می کند:

با حرف میالای زبان خود را در دست سخن مده عنان خود را
از موج توان شنید اسرار محیط در کام اگر کشد زبان خود را

بیدل، تصحیح بهداروند، ۱۳۸۵، رباعیات

بیا ساقی! ای خاتم دقترم!
که گفتار، بسیار و سامع کم است
سخن تا به تحقیق ره می برد
ز مهر "خموشی" بده ساغر
گمان "آشکار" و "یقین" مبهم است
ز چندین "زبان" پشت پا می خورد

بیدل، تصحیح بهداروند، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۷۶۱

کمال نغمه در اینجا به قدر حنجره است
سخن خوش است به کیفیتی ادا کردن
حریف مردم بد لهجه بودن آسان نیست
درین هوسکده درس خموشیت اولی
ادا کنید به خواندن حق سخندانی
که معنی آب نگردد ز ننگ عریانی
کسی مباد طرف با عذاب روحانی
که بر وقار نویسی برات نادانی

بیدل، قائمیه، بی تا، ص ۱۳۵۶

نور دل در گرو کسب قبول سخن است
سخن بی سرو پا تفرقه ساز حیاست
به نفس گو چه دهد سنگ که مینا گردد
آب چون برد فواره زد اجزا گردد



طور مستان نکشد تهمت تغییر وفا
خط ساغر چه خیال است چلیپا گردد
عجز تقریر من آخر به اشارات کشید
نالہ چون راه نفس گم کند ایما گردد
نامۀ رمز نفس در پر عنقا بر بند شدند
سر این رشته نه جایی است که پیدا گردد
کعبه و دیر مگو گرد تو گشتیم بس است
آسیا نیست سر شوق که هرجا گردد

بیدل، تصحیح خلیلی، ۱۳۶۵، ص ۶۷۳

بی حرف ساز صوت و صدا گل نمی کند
زین جامی رهنم که این انجمن تهی است
بر رمز کارگاه سخن پی نبرده ایم
تاکی زبان ز پرده بگوید دهان تهی است
عمری است گوش خلق ز افسون ما و من
انباشته است پنبه و جای سخن تهی است

همان، ۳۱۷

بیدل، تصاویر معنایی متفاوت و جامعی را در باب ارزش سکوت و خاموشی و دقت و اخلاص در گفتار عرضه کرده است و معتقد است یکی از وجوه خاموشی، فضیلت آن در کسانی است که از محاسن والای اخلاقی و نفوس پاک برخوردارند و علی رغم برخورداری از دانش و زیبایی درونی، به افشای اسرار حقانی و جلوه گری نزد مردم نمی پردازند و از بیان سخن لغو و بیهوده دوری می کنند. به نقل قابل اعتنایی از آنها در این مقام مبادرت می کنیم:

سخن چیست؟ آن معنی بی نشان
که جایی خاموشی است، جایی بیان
تأمل به معدن، نفس در نبات
به حیوان صدا و در انسان لغات

آرزو، ۱۳۸۱، ص ۳۳

بی تمیزی های قدر عافیت هم عالمی است
خامشی پر می زد و ما را گمان ناله بود

بیدل، ۱۳۶۶، ص ۵۷۶

نفس تا می کشم، قانون حالم می خورد بر هم
چو ساز خامشی با هیچ آهنگی نمی سازم

بیدل، ۱۳۶۳، ص ۹۲۵

در بیت اخیر، مجموعه ای از هنرمندی های نهفته است. قانون در این بیت به معنی قاعده است و در معنا نام یک وسیله موسیقی که با آهنگ تناسب یافته است. «ساز خاموشی» ترکیبی است متناقض نما. فعل «نمی سازم» با اینکه به معنی «سازگاری ندارم» است، کلمه «ساز» را در خود نهفته دارد که با «ساز خاموشی» تناسب لفظی می یابد. در بیت زیر نیز «قانون» و «آهنگ» چنین تناسبی با هم یافته اند:

ز قانون، نفس جستم رموز پرده هستی همین آواز می آید که بی ساز است آهنگم

بیدل، قائمیه، بی تا، ص ۱۰۳۸

در بیت دشوار دیگری از شاعر ملاحظه می کنیم که در آن بر خلاف انتظار، خاموشی "گستاخی" منظور شده است؟

دل عاشق به استغنا نیرزد خموشی وضع گستاخانه کیست؟

همان، ۴۲۲

به باور بیدل، هر نقشی که می بینی، حرفی است که می شنوی و سخن، روح کاینات و اصل موجود است. روح کاینات به وجه تجلی در ذهن و زبان شاعر بازتاب می کند، لکن زبان متعارف نمی تواند به درستی حق مطلب را ادا کند.

افسانه خیال به پایان نمی رسد عالم تمام یک سخن ناتمام اوست

بیدل، زبان پرده تحقیق نازک است آهسته گوش نه که خموشی کلام اوست

همان، ۴۰۳/آرزو، ۱۳۸۱، ص ۶۸

تجربه کاران امتحانکده شعور متفقد که سخن به موقع، خموشی است و خاموشی بی محل، هرزه خروشی. پس سخن جز به قدر ضرورت نباید گفتن و گوهر زیاده بر نیاز نباید سفتن.

به تعبیر بیدل، خموشی انجمن گمنامی است و گمنامی از مژده های عافیت. به آرایش بسط گفت و گو آن قدر غبار نباید انگیخت که خانه به غارت رفت و روب رود، و به التزام سکوت آن همه منجمد نتوان بود که شعله طبیعت به افسردگی متهم شود.

به محفلی که فواید حصولی خاموش است هزار پایست حدیثی که می خورد بر گوش
ز چشمه ای که نجوشد علاج تشنه لبی
فسردگیش چه آیینه خوشترست از جوش
هزار گل ز لب هرزه گوشت رنگین تر
تبسم لب زخمی اگر کشد آغوش
دمی که ربط سخن صرف ژاژخایی هاست
ز هم گشودن لب عیب فطرت است پیوش
نوای انجمن حفظ آبرو این است
که همچو چشمه یاقوت، خون شو و مخروش
چو صبح از نفس بی صدا غنیمت دان
که از تو آیینۀ کس نمی شود مغشوش
ز گفت و گو اگر افسانه، مدعا باشد
کنون به ساز ادب محو این نواست سخن
که مدعای بیان وصف خامشی است خموش
به عالمی که توان جوهر نگاه شمردن
به صفر دیده اعمی کسی حساب ندارد



سخن اگر همه معنی است نیست بی کم و بیشی
حدیث جوهر آینه نیست غیر تحیر

ای محرم موج و تپش آموختنش
غافل مشو از تأمل وضع صدف

در تکلم از ندامت هیچ کس آسوده نیست
راحت آبادی که مردم جنتش نامیده اند
گر زبان از شوخی اظهار وا دزدد نفس
پاس ناموس سخن در بی زبانی روشن است
قطره ها از ضبط موج، آینه دار گوهرند
گفت وگو (بیدل) دلیل هرزه تازی های ماست

چشمی که ندارد نظری حلقه دام است
بی جوهری از هرزه درایی است زبان را

بعد از این آن به که خاموشی دهد داد سخن
من از سود و زیان آگه نیم لیک این قدر دانم

به خاموشی توان شد ایمن از ایذای کج بحثان
زبان درکام پیچیدم وداع گفت و گو کردم
ادب فرسوده ایم، از ما عبث تعظیم می خواهی
دل آگاه نایاب است بیدل کاندیرین دوران

عبارتی است خموشی که انتخاب ندارد
سوال اگر ز خموشی بود جواب ندارد
بیدل، تصحیح خلیل، ۱۳۶۵، ص ۴۲۸

غیر از کف پوچ چیست اندوختنش
چیزی دارد لب از سخن دوختنش
بیدل، تصحیح بهداروند، ۱۳۸۵، ص ۴۱۴

جنبش لب یک قلم جز دست بر هم سوده نیست
بی تکلف این سخن غیر از لب نگشوده نیست
صافی آینه مطلب غبار اندوده نیست
هیچ مضمونی درین صورت نفس فرسوده نیست
تا شود روشن که سعی خامشی بیهوده نیست
تا جرس فریاد دارد کاروان آسوده نیست

بیدل، تصحیح مولایی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۶

هر لب که سخن سنج نباشد لب بام است
تیغی که به زنگار فرو رفت نیام است
بیدل، تصحیح خلیل، ۱۳۶۵، ص ۲۲۶

گوهر معنی کسی تا کی زبان فرسا کند
همان، ص ۶۲۹

که جنس عافیت را جز خموشی نیست دلای
همان، ۱۱۶۵

نفس دزدیدن است اینجا فسون نیش عقرب ها
سخن را پرده رخصت بود بر بستن لب ها
نخیزد ناله بیمار هم اینجا ز بسترها
نشسته پنبه غفلت به جای مغز در سرها
بیدل، تصحیح مولایی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۸

بیدل در ابیاتی، نکته های دیگری را نیز در ابعاد و جوانب سخن گفتن و آداب
معاشرت بیان کرده و چند رهیافت در این باب پیشنهاد داده است. به نقل بعضی از آن
مبادرت می کنیم:

۱. اگر علم سکوت اختیار کردن را یاد بگیریم به کمال رسیده ایم. با سکوت برتری خود
را نشان دهیم و از بحث کردن اجباری پرهیزیم و برای احراز رستگاری، خاموشی

- گزینیم که استادی است در طریق برقراری سلامت. زیرا با خاموشی و سکوت است که معنی فهمیده می شود و تأمل می تواند اندیشه را کنترل کند.
۲. جایی که حیرت، راز دل را معنی می کند خاموشی، حرف ها برای گفتن دارد هر چند جملات، معجزه می کنند اما تا خاموش نباشی، بیهوده گویی می شود. صفای وقت، از فیض خموشی است و گفت و گو، چین و چروکی بر آینه ما است.
۳. اگر همه از ما تعریف کنند زمانش که برسد تعداد آن ها اندک می شود و خود را کنار می کشند.
۴. هر کس که سکوت اختیار نکرد و ناله و فریاد کرد، شمع وجودش را مانند نی در مقابل باد گذاشت تا نابود شود.
۵. اگر زندگی طولانی را طالبیم خاموشی را مَهْری بر دهان خود کنیم و از سخن سازی دیگران، غمگینی سکوت بگزینیم که زیبایی الزام آور زندگانی است و یقین بدانیم که در خاموشی شیرینی های زیادی است. و از نی یاد بگیریم که صدا را بروز نمی دهد و شکر می شود.
- جوهر تمکین مرد از لاف برهم می شود نیست آسان، ربط قیل و قال ناموزون خلق دستگاه عشرت و اندوه این محفل، دل است حرف بسیار است اما هیچکس آگاه نیست بر نگردد اند فنا، اخلاق صافی طینتان وصل خوبان مفتنم گیرید کز اجزای صبح مگذرید از حق که بر خوان مکافات عمل با خاموشی ساز کن بیدل که در اهل زمان
- جز خموشی هر که دل بر ناله و فریاد داشت حیف اوقاتی که صرف کوشش بیجا شود
- زین همه علم و عمل قدر خموشی دریاب بیدل آن فتنه که توفان قیامت دارد
- عیش ترک خانمان از مردم آزاد پرس می شود اسرار دل روشن ز تحریک زبان طبع را فیض خموشی می کند معنی شکار
- ما و من تا بیش می گردد، حیا کم می شود سکت می خواند نَفَس تالِب فراهم می شود شمع هنگام خموشی، نخل ماتم می شود چون دو دل با یکدیگر جوشد دو عالم می شود پنبه بعد از سوختن ها نیز، مرهم می شود در بر گل گریه دارد هر چه شبنم می شود دعوی باطل، قسم گر می خورد، سم می شود گر همه مدح است، تا بر لب رسد ذم می شود بیدل، تصحیح مولایی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱۲
- شمع خود را همچو نی در رهگذار باد داشت تیشه، عمری نوحه بر جان کندن فرهاد داشت همان، ص ۳۴۴
- هر کجا بحث سؤالی است جواب است اینجا غیردل نیست همین خانه خراب است اینجا همان، ص ۹۱
- کس نداند جز صدا قدر شکست شیشه را می دهد این برگ، بوی غنچه اندیشه را نیست دامی جز تأمل وحشی اندیشه را



عشق بردارد اگر مهر از زبان عاجزان
مفلسان را بیدل از مشق خموشی چاره نیست

تا خموشی نگزینی حق و باطل باقی است
رنج خفت مکش از خلق به اظهار کمال

ندارد کوتاهی در هیچ حال افسانه عاشق
تو خواهی شور عالم گیر و خواهی اضطراب دل
برون از ساز وحدت نیست این کثرت نوایی‌ها
ز آهنگ گداز دل مباش ای بی خبر غافل

ای که از لطف حقیقت آگهی خاموش باش
در خموشی بس حلاوت هاست از نی کن قیاس
عیب جو گر لاف بینش می زند آینه وار
گاو و خر از آگهی انسان نخواهد گشت لیک

نتیجه

آنچه در این نوشتار آوردیم این نکته به خوبی هویدا می شود که ضرورت توجه به مهار زبان و حکمت اختیار کردن سکوت، در کلیات بیدل گسترده است و این موضوع یکی از مقولاتی است که در مرکز اندیشه بیدل قرار داشته و او در بیان معنی‌ها و مقصودهای گوناگون، با نهایت توانایی سخن گفته است ضمن آن که راه و رسم سخندانی و سخن آوری را عرضه نموده و به خواننده آثار و شنونده گفتارش رهنمود می دهد که باید زبان گفتار همواره در اختیار اندیشه روشن قرار گیرد. زیرا چنانچه مدیریتی بر زبان نباشد، حرف‌ها و سخن‌هایی که بر آن جاری می شود می تواند مخرب آرامش و مانع توسعه اجتماعی و بسا خانمان سوز باشد و طبیعی است به نسل بشر آسیب می رساند و مردم را از التزام به آداب کمال انسانی باز می دارد. در نظر بیدل اگر فردی بخواهد مطلبی را بگوید که نه حقیقت دارد و نه سودمند بنا به گفته سقراط حکیم اصلاً نباید بگوید و باید سکوت و تفکر اختیار کند و موجب ملال دیگران نشود. پرگویی و نادرست گویی، یک بیماری است و بیدل از نقطه نظرهای مختلف آن را کاویده و بحث در آن را گسترش داده تا به ترسیم خطوط یک چهره بی قید و چفت بر

نالۀ یک نی به آتش می دهد صدبیشه را
تنگدستی باز می دارد ز قلقل شیشه را
همان، ص ۱۶۲

رشته‌ای را که گره جمع نسازد؛ دو سر است
نزد این طایفه بی عیب نبودن هنر است
بیدل، تصحیح مولایی، ۱۳۸۶، ص ۵۵۶

فغان گر لب فرو بندد تمنا گفتگو دارد
همان یک معنی شوق این قدرها گفتگو دارد
زبان موج هم در کام دریا گفتگو دارد
زبان شمع خاموش است اما گفتگو دارد
همان، ص ۵۴۷

یک سخن هم کز دو لب خیزد مکرر می شود
چون نوا در دل گره گردید شکر می شود
تیر باران زبان طعن جوهر می شود
آدمی گر اندکی غافل شود خر می شود
بیدل، قائمیه، بی تا، ص ۱۵۶۶

زبان برسد که آسیب‌رسان و موجب خسران است و دشمنی‌ها و اختلاف‌ها پدید می‌آورد.

کتاب‌نامه

- آرزو، عبدالغفور. (۱۳۸۱)، خوشه‌هایی از جهان بینی بیدل. تهران. ترانه.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۵)، دیوان بیدل. ترجمه و تصحیح اکبر بهداروند. تهران. نگاه.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (بی‌تا). دیوان غزلیات. اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۹۳)، دیوان غزلیات. به کوشش سارا رئیسی. تهران.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۶)، دیوان غزلیات. ویرایش محمد سرور مولایی. تهران. علم.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۵)، رباعیات. ترجمه و تصحیح اکبر بهداروند. تهران. نگاه.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۷۶)، کلیات بیدل. تصحیح اکبر بهداروند. تهران. الهام.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۶۶)، کلیات بیدل. با شرح و توضیحات اسدالله حبیب. کابل. وزارت معارف.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۶۵)، دیوان غزلیات. تصحیح خلیل الله خلیلی. تهران. بین الملل.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۴۱)، کلیات ابوالمعانی. کابل. مطبعه دیوهنی.
- حبیب، اسدالله. (۱۳۶۷)، بیدل و چهار عنصر. کابل. دانشگاه کابل.
- حبیب، اسدالله. (۱۳۶۷)، بیدل شاعر زمانه‌ها. کابل. دانشگاه کابل.
- صفا. ذبیح الله. (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران. ج ۵/۲. تهران. فردوس.

